



چند روزی با حکیم فلکی شروانی (۴)

آن گاه چهرهٔ ایرج میرزای خودمان در مقابل نظم پدیدار می گردد و
در جوابم میگوید:

«از آن گروه چه خواهی که از هزار نفر

دویست شاعر از روضه خوان بتردارد،

و صدای ابراهیم ناعم را بگوش میشنوم که قطعهٔ شیوای خود را که «تملق»

عنوان دارد برابرم بطمطراق میخواند و میگوید:

« این تعارف های دور از عقل چیست

کاندرین کشور بسود معمول عام »

و در همان حال چهرهٔ افسردهٔ محمود خان صبا که لقب «ملك الشعراء» می

هم باو داده بودند در آئینهٔ فکر جلوه گر گردید که هر چند «شاهنشاه نامه» اش را هم طراز

«شاهنامه» فردوسی گفته اند و «پادشاه تاجدار شعر» ش خوانده اند با آن گردن

کج و دستهای از آستین بیرون افتاده پنداری گدائی است که در گوشهٔ برزن

نشسته و در یوزگی میکند و در معنی و مفهوم این دستور شکفتانگیز دریای تالم و

عبرت غوطه وراست:

«برو از خانه گردون بدر و نان مطلب

کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را ،

چه میتوان کرد . فلکی جوان و جوپای نام و نشان (ونان) واز دنیا و

و شیوه دنیا و مردم دنیا بی خبر بوده است.

وقتی آن همه قصیده‌های دور و دراز فلکی را می‌بینم (یکی از آن‌ها را

دارای یکصدویک بیت است).

شاعر در مقابل چشم مجسم می‌کرد . می‌بینم که بحال‌زار و نزار دوزانو

روی دوشکجه توکل نشسته وزانوان را در بغل گرفته و برای فردا صبح که روز

عید است سر گرم ساختن قصیده است و سرگردان در پی قافیه می‌گردد .

بخاطر آمد که انوری در آن قصیده واقعاً غرا در وصف الحال خود

فرموده :

«برداشت كلك و كاغذ و فر فر و نوشت

بر فور این قصیده مطبوع آبدار ،

واژ ظواهر امر و قراین استنباط میکنم که فلکی در قصیده سازی

سهولت و روانی زیادی نداشته است و قصیده‌اش هم‌چو بسا آنقدرها مطبوع و

آبدار از آب در نیامده است . با مطالعه شعرش میتوان پذیرفت که شبهای

دراز آتش تنور مخیله را تند و تیز می‌ساخته تا این ابیات کوتاه و دراز را با

آن قافیه های شاد و نادر و ردیف های عجیب و مضامین غریب بهم بیافد .

بدبختانه گویا از فضل فروشی هم بی بهره نبوده است و الا باعشی نداشته که

آنهمه قافیه‌های عربی و یک قطار کلمات پارسی سره و لخم استعمال نماید.

وی قافیه‌های بسیاری از قبیل «مصقله» و «زودله» و «چاچله» و

«اتمله» دارد که نمیدانم آیا عموم کسانی که مستمعین او بوده‌اند می‌فهمیده‌اند

یا نه ؟

قصیده و قصیده سازی

در زبان فارسی و در زبانهای فرنگی درباره قصیده سازی شعرای فارسی

زبان مطالب بسیار نوشته و حق مطلب ادا شده است و تکرار آن در اینجا ضرورتی ندارد.

ادیب اریب و صاحب بیان و بنان آقای زین العابدین مؤتمن دردو کتاب محققانه خود «تحول شعر فارسی» و «شعر و ادب فارسی» بتفصیل در این باره سخن رانده است و از آنجمله درباره مقداری از قصیده های فارسی که «متضمن يك سلسله مضامین یکنواخت و بار دو غیر منطقی و بی روح و مبالغه آمیز» است چنین میگوید:

«وقتی شخص قصیده مدیحه ای را مطالعه میکند... چنین می‌پندارد که شاعر بستایش بالاترین نمونه کمال و برجسته ترین (۱) فرد جامعه انسانی پرداخته و کسی را ستوده که بزیور عالی ترین ملکات فاضله اخلاقی و فضائل و کمالات صوری و معنوی آراسته است و در همه جهان از لحاظ شجاعت و سخاوت و همت و جوانمردی و بزرگواری و عزت و جلال و مناعت و علم و حلم و تقوی و عظمت و اقتدار نظیر و تالی ندارد. کوه نایب حلم و دریا خازن جود و جهان پرورده اصطناع و فلک دروازه احتشام و دوزخ شراره ای از قهر و بهشت کنایه ای از لطف و سعد سخن ایام موقوف مهر و کین و فلک متابع فرمان ... اوست این یکه تازان عرصه لفظ بازی و دروغ پردازی و چابک سواران میدان سخنرانی و زبانداری گاهی گاهی را کوه و موئی را ریسمان و حقی را باطل و باطلی را حق جلوه میدارند ... و در تعظیم و تجلیل ممدوح از هیچ اغراق و مبالغه دریغ نمی‌کردند»

چندی پیش کتاب خواندنی «دفاع از ملانصرالدین» را بquam قگاهی نویس

۱- سابقاً خیال می‌کردم که کلمه «برجسته» ترجمه تحت اللفظی کلمه فرانسوی «سایان» است ولی بعدها در نگارستان ارباب قلم دوره قاجاریه هم دیده شد و باز نمیدانم آیا قدیم است یا نتیجه فرنگی مآبی در هر حال متداول گردیده است و باید آنرا مجاز شمرد.

با قدرت و با قریحه و مترجم (عربی بفارسی) بصیر و خبیر آقای ابوالقاسم پاینده میخواندم (۱)

در آنجا شرح زبان‌داری در باره شعرای دربار سلطان محمود غزنوی آمده است که از قضاوتی درست و استوار (هرچند قدری تند) حکایت میکند خطاب نویسنده بآن شاعران است و ضمناً وصفی هم از ممدوح آنها دارد که ممکن است با طبع استبدادپرست گروهی از خوانندگان سازگار نباشد. پاینده چنین نوشته است:

«... این ترك درنده خوی آبرو ، این غارتگر طماع و بیرحم ، این چنگیز موخش هندوستان ، این محمود آبله روی تنگ ریش و تنگ چشم ، این دیوانه غلام باره را که نزدیک بیست سال ابوالهول هندوان کم آزار بود شما بی ریش بدنام و رسوای هرزه اورا نمونه شرف و مردمی و بزرگی کرده اید. شما شاعران سفله منش دروغ پرداز ، این زن بدلی گر که غزنه را به صفا و ظرافت طبع تا حدود فرشتگان بالا بردید ...»

اتفاقاً خود این حقیر سر تا پا تقصیر هم در «داستان» شاهکار یا عمو حسینعلی بشیوه مرضیه خود که چه بسا از گستاخی و زبان‌داری دورقیب درجائی که صحبت از شعر و شاعر» میان است چنین آورده است :

«دور قصیده سرایان را هم باید قلم کشید چون اگر ما شعر را بیان کیفیات لطیف درونی بدانیم آنان از مقام و مرتبه شاعری چه بسا درک مراتب بلند را ننموده اند و رویهمرفته میتوان

۱- چاپ مجله «وحید» طهران، ۱۳۴۸ ش . این نویسنده با ذوق اگر گاهی دچار اطناب نمیگردید آثار قلمی اش باز هم دلنشین تر میگردید . اطناب ولو مخل هم نباشد (چنانکه در آثار آقای پاینده نیست) رویهمرفته نمیتواند مطلوب باشد و من افسوس دارم که خودم نیز گاهی گریبان خود را از چنگ این بلیه مبهم نمیتوانم رها سازم. افسوس که آقای پاینده در حق یونانیان در کتاب خود بی لطفی مبالغه آمیز روا داشته است.

آنها را نیز جزو حشم و خدم درباری سلاطین و امرای عهدی حساب آورد که در زدیف حاجب و طشتدار و پرده‌دار و شرابدار و جامه‌دار و منجم و رامشگر و خنیاگر گاهی ندیم و هم پیاله و شاعر و مداح در پیشگاه جلال خود لازم میداشتند و ازینرو است که یکنفر از همین قصیده‌سرایان در حق خود گفته:

« چون بگویم گدائی ام ، هستم

شاعری از گدائی است شمار ،

« هنر من گدائی است ، مرا

از گدائی چگونه آید عمار ،

الی آخر

اما حق مطلب را چنانکه شاید و باید در کلام کوتاه و معنای بسیار دانشمند معظم آقای استاد مجتبی مینوی در کتاب خود « فردوسی و شعر او » بیان فرموده آنجا که درباره قصیده‌سرایان میگوید :

«حالا که قوت عرب در ایران شکسته و زایل گردیده بود تسلط ترک جای آنرا گرفت ، آن هم چه ترکانی ! غلامان امیر دیروزی و سلطان شده بودند و آن اندازه هم عرضه نداشتند که این مملکت بدست آمده را نگاه دارند و دایم با ترکان دیگر در جنگ و نزاع بودند... یک به یک خاندانهای ترکی و اتابک ها بر تخت سلطنت ایران و فرمانروایی ایالات آن می نشستند و ایرانی دستخوش غارت و چپاول و مصادره و آزار و کشتار بود و فقط کاری که این ایرانی میکرد شعر مدیح گفتن در حق این امر و سلاطین بود و هر یک از ایشان را «شاه ایران» و بلکه «شاه جهان» خواندن و کتاب بنام ایشان تألیف کردن و اداره کردن مملکت و مالیات گرفتن و تجاوز و تعدی کردن بسایر ایرانیان از جانب ترکان و ثروت اندوختن و تحویل دادن بآن ترکان»

سید محمدعلی جمالزاده